

گفتمان حکومتی در گلستان سعدی

* دکتر نسرين فقيه ملك مرزبان

** مرجان فردوسی

چکیده

این پژوهش تلاشی است در جهت تبیین قدرت‌های اجتماعی در یک متن گفتمان‌مدار ادبی به نام گلستان. در این تبیین عوامل قدرت و ایدئولوژی در اجتماع قرن هفتم نقش مهمی ایفا می‌کنند. دغدغه این تحقیق کشف راهبردها و ابزارهای گفتمان‌مداری است که منجر به ایجاد سلطه و نابرابری در جامعه و تبلور این نابرابری در زبان می‌شود.

برای این منظور از نظریه‌های مایکل هلیدی در تحلیل متن (فرانقش اندیشگانی با تمرکز بر فرایندها و نام‌گذاری‌ها) و نورمن فرکلایف جهت تبیین ابعاد اجتماعی در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین و چگونگی پیوند آن با متن استفاده شده است. در نهایت یک گفتمان مقتدر مرکزی با عنوان «گفتمان حکومتی» تعریف شد. با تبیین نقش و جایگاه مشارکان این

* عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا (س) (nasrinfaghih@yahoo.com)

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا (س) (marjanferdowsi@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۱/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۳

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۱، صص ۴۰-۷.

گفتمان به این نکته دست یافتیم که گفتمان حکومتی برای مشروعیت‌بخشی به حضور خود و تثبیت آن در جامعه از ایدئولوژی‌ای یاری می‌گیرد که او را دست‌نشانده و تأییدشده از طرف خداوند معرفی می‌کند. **واژگان کلیدی:** نورمن فرکلاف، مایکل هلیدی، قدرت، ایدئولوژی، گفتمان حکومتی، گلستان سعدی.

Archive of SID

مقدمه

گلستان به عنوان اثری ادبی و برآمده از جامعه قرن هفتم حاوی پیام‌ها و آواهای عصر خویش است و در نتیجه قابلیت آن را دارد که از زوایای گوناگون جامعه‌شناختی، سیاسی، فرهنگی و... مورد بررسی قرار گیرد. یوسفی گلستان را توصیف جامعه وقت سعدی می‌داند^(۱) و معتقد است در این اثر سعدی، می‌توان نمایی از اجتماع عصر او را دید^(۲) که نویسنده از خلال حکایت‌های هر مورد به توضیح جامعه و مردمان زمان خود می‌پردازد. در این پژوهش، از خلال جست‌وجو در بافت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گلستان سعدی، این پرسش‌ها دنبال می‌شوند که چه آرایشی از قدرت‌ها در گلستان نمود دارند، نظام تعریف‌شده آنها چه ویژگی‌هایی دارد، گفتمان‌های مسلط و برتر در ساختار گلستان برای اثبات خود و ایجاد پذیرندگی از سوی جامعه از چه ابزارهایی استفاده می‌کنند. به عقیده نگارندگان، نظام پادشاهی در گلستان، گفتمانی است که به طرق مختلف بر برتری و قدرت‌مداری آن تأکید می‌شود. نام‌گذاری نخستین مورد گلستان با عنوان «در سیرت پادشاهان» نکته قابل تأملی است که ما را به گفتمان حکومتی موجود در متن رهنمون می‌سازد.

شاه در نظر ایرانیان از دیرباز با خواست و اراده خدا و آسمانی‌ها مشروعیت یافته است. «فرمانروایی، بنیاد مشروعیت قدرت‌ش [شاه] نه بر خواست مردم یا «اراده ملی» بلکه بر «خواست آسمان» بود که «حق الاهی» سلطنت نیز نامیده شده است.»^(۳) پس از ورود اسلام به ایران، اراده خداوند با تعبیر جانشینی خلیفه حکومت شرعی، ذهن مردم را مطیع و متابع شاه می‌ساخت. «سلطان سلجوقی هم حکومت رسمی را در دست داشت و هم به جانشینی خلیفه حکومت شرعی را اداره می‌کرد. شعار

«سلطان سایه خدا بر روی زمین است» از این تاریخ بر روی بعضی از ابنیه و عمارات دیده می‌شود^(۴) با اینکه پس از حمله مغول برخی از هژمونی‌های جامعه ایرانی دچار تحول شد، اما در مفهوم قدرت سلطان تغییر چندانی پدید نیامد. بخت سعدی از آن خوش شد که در شهری می‌زیست که پادشاهانش قدر امنیت و سکونت بزرگان علم را می‌فهمیدند.

به گواه ذبیح‌الله صفا، اتابکان سلغری فارس خاندانی بودند که اقلیم فارس از سال ۵۴۳ تا ۶۶۳ تحت حکومت آنان اداره می‌شد. سعدی بوستان را در سال ۶۵۵ به ابوبکر بن سعد و گلستان را در سال ۶۵۶ به پسر وی، سعد بن ابوبکر تقدیم کرد. در واقع این اتابک و پسرش، ممدوحان واقعی سعدی به شمار می‌آیند.^(۵)

در تحلیل انتقادی گفتمان، معنا محصول شرایط فرهنگی و اجتماعی است که در زبان به واقعیت می‌پیوندد. گفتمان‌ها نظام‌هایی هستند که زبان و همه پدیده‌های اجتماعی دیگر را در سیطره خود می‌گیرند؛ بنابراین نگرش، گفتمان نظامی است که از زبان بزرگ‌تر است و چگونگی آن را تعیین می‌کند. در این شیوه با سه مقوله اصلی زبان، قدرت و ایدئولوژی مواجهیم. در تحلیل انتقادی گفتمان، روابط قدرت، چیزی نامتقارن، نابرابر و سلطه‌آور است که برای تثبیت و مشروعیت‌بخشی به جایگاه خود از ایدئولوژی‌ها سود می‌برد. این پژوهش با انتخاب اثری ادبی از قرن هفتم و یافتن ارتباط بین ساختار متن این اثر و نظام قدرت‌ها و ایدئولوژی‌های غالب در زمانه شکل‌گیری آن، قصد دارد به تبیینی از تأثیر و ارتباط متقابل متن و شرایط اجتماعی مربوط به آن دست یابد. برای این منظور در مورد تحلیل متن از دستور نقش‌گرای مایکل هلیدی^۱ و برای تفسیر و تبیین زوایای ایدئولوژیک و گفتمانی متن از رویکرد نورمن فرکلاف^۲ در تحلیل انتقادی گفتمان استفاده شده است.

هلیدی^۳

از دهه هفتاد میلادی با احیای نقش‌گرایی روبه‌رو هستیم. از میان گونه‌های مختلف

1. Michael Alexander Kirkwood Halliday
2. Norman Fairclough
3. Michael Halliday

نقش‌گرایی، برجسته‌ترین آن دستور نظام‌مند نقش‌گرای^۱ مایکل هیلیدی است.^(۱) بنا به گفته باتلر، بُعد اجتماعی در دستور نظام‌مند نقش‌گرا بیش از هریک از نظریه‌ها نقش‌گرایی توسعه داده شده است^(۲)؛ از این رو می‌توان رویکرد نقش‌گرای هیلیدی را رویکردی گفتمان‌مدار دانست که واحد مطالعه‌اش متن و گفتمان یا کلام است.

منظور از نقش در این نگره این است که این رویکرد چنان طرح شده که بتواند چگونگی کاربرد زبان را در بافت تبیین کند. از این دیدگاه، زبان نظامی دل‌بخواهی و قراردادی نیست، بلکه طبیعی و بارآورده جامعه و متناسب با نیازهای جامعه و انسان است؛ یعنی هر عنصری در زبان می‌تواند با ارجاع به چگونگی کاربرد زبان تبیین شود. اما منظور از نظام‌مند بودن این رویکرد این است که هر عنصر زبانی با ارجاع به نقش آن در کل سیستم زبان توضیح داده می‌شود. یعنی این دستور، دستوری است که تمامی واحدهای یک زبان را در نسبت با کل و هم‌چون عنصری نقشی تفسیر می‌کند.^(۳)

هیلیدی از مؤلفه‌ای به نام بافت شروع می‌کند: بافت فرهنگی و بافت موقعیتی. او برای بافت سه مؤلفه برمی‌شمارد: موضوع، عاملان سخن، شیوه بیان. از نظر هیلیدی این سه با هم بافت را تشکیل می‌دهند. این سه مؤلفه خارج از زبان‌اند و بازنمایی آنها در حوزه معناست. معنا متکی به بافت است. یعنی هرکدام از مؤلفه‌های بافت، بازنمایی در حوزه معنا دارد و هریک از این بازنمایی‌ها فرانش^۲ نام دارد.^(۴)

به اعتقاد هیلیدی و متیسن^۳، زبان در ارتباط با محیط اجتماعی انسان‌ها دو نقش اساسی ایفا می‌کند: معناسازی تجربه و انجام روابط اجتماعی.^(۱۰) بر این اساس هیچ جنبه‌ای از تجربه انسان وجود ندارد که نتواند به شکل معنا دربیاید. به عبارت دیگر، زبان نظریه‌ای است برای بیان تجربه انسان که هیلیدی آن را فرانش اندیشگانی^۴ می‌نامد. به گفته هیلیدی، گذرایی نشان می‌دهد که چگونه کاربران زبان، تصویر ذهنی خود از واقعیت را در قالب زبان تجسم می‌بخشند و چگونه تجربه خود از

1. Systemic Functional Grammar
2. Metafunction
3. Christian Matthiessen
4. Ideational Metafunction

دنیای اطرافشان را توضیح می دهند. با این تعبیر بازنمایی‌ها را می‌توان حاکی از سوگیری، استفاده ابزاری و ایدئولوژی در گفتمان دانست. از این نظر می‌توان گفت گذرایی به انتقال یا بازنمایی ایده‌ها می‌پردازد و بنابراین بخشی از فرانش اندیشگانی زبان است.^(۱۱) بر اساس نظر تامپسون^۱ تعریف جدید از این اصطلاح تمرکز و توجه به گروه فعلی است؛ چراکه این نوع فرایند است که تعیین می‌کند مشارکان آن چگونه برچسب‌دهی شوند. در واقع در تعیین اینکه کدام نوع فرایند را تشخیص بدهیم، به دسته‌بندی می‌رسیم. بنابراین نظام گذرایی، پتانسیل طبقه‌بندی و ارزیابی گوناگونی‌های نامتناهی وقوع‌یافتن‌ها یا روی دادن‌ها را در مجموعه‌ای متناهی از انواع فرایندها به دست کاربران زبان می‌دهد.^(۱۲)

در دستور نظام‌مند نقش‌گرای هلیدی، «فرض بر آن است که فرایندهای معنایی و شرکت‌کنندگانی که با استفاده از عبارت‌های اسمی و فعلی خاص در یک بند بیان شده‌اند، آن چیزی‌اند که ما فکر می‌کنیم در جهان جاری است. با استفاده از انتخاب‌های انجام‌شده از میان مجموعه محدودی از انواع فرایندها و نقش‌های شرکت‌کنندگان که در دستور بند و به‌ویژه در فعل بیان شده‌اند، ما دیدگاه خود را از واقعیت مشخص می‌کنیم».^(۱۳)

فرایندها بر یک اتفاق، یک کنش یا یک حالت ناظر هستند. در یک فرایند احساسی، گفتاری یا وجودی، نقش کانونی را خود فرایند ایفا می‌کند و در نتیجه تعداد و نوع مشارکان هم از این طریق تعیین می‌شوند. مشارکان فرایند که دربرگیرنده عناصر دست‌اندرکار فرایند هستند، یا عامل فرایندند یا فرایند بر آنها اعمال می‌شود و یا از فرایند بهره می‌برند. بنا بر جریان ارتباط و بافت موقعیتی، گاه مشارکان در صورت کلام تحقق نمی‌یابند. به گفته تامپسون گروه کوچکی از فرایندها می‌توانند شناخته شوند و هریک از آنها انواع مشارکان خاص خود را دارند. ما برای هریک از این فرایندها به برچسبی نیازمندیم. تقسیم‌بندی فرایندها به لحاظ معناهایشان صورت می‌گیرد و به تناسب معانی، مشارکان ویژه‌ای را می‌پذیرند.^(۱۴) نام‌دهی شیوه‌ای از بازنمایی است که از رهگذر گزینش واژگان و تعبیرهای خاص انجام می‌گیرد. «انتخاب و کاربرد نام برای افراد، اشیا و فعالیت‌ها،

1. Geoff Thompson

منعکس‌کننده دیدگاه خاصی است که می‌تواند بار منفی یا مثبت داشته باشد».^(۱۵) فرکلاف می‌گوید: «گزینش واژه‌های یک متن به روابط اجتماعی میان شرکت‌کنندگان بستگی دارد و به تشکیل آن کمک می‌کند».^(۱۶) در واقع هر متنی با استفاده از ظرفیت‌های واژه‌های مختلفی که زبان در اختیار آنها می‌گذارد اقدام به تولید و بازنمایی واقعیت به شیوه‌های خاص می‌کند و به این طریق سبب تقویت یا طرد گفتمان خاصی می‌شود.

فرکلاف

نورمن فرکلاف از ابتدای شکل‌گیری تحلیل انتقادی گفتمان از چهره‌های فعال و شاخص آن بوده و به اعتقاد سلطانی^(۱۷) جامع‌ترین نظریه در میان نگرش‌های مختلف تحلیل انتقادی گفتمان از آن اوست. فرکلاف بیش از سایر تحلیل‌گران انتقادی گفتمان، از میشل فوکو متأثر بوده است؛ ولی برداشت او از مفهوم قدرت با تصویری که فوکو از قدرت ارائه می‌دهد متفاوت است. از دید فرکلاف، روابط قدرت بدین‌گونه نیست که در اختیار طبقه یا گروه اجتماعی خاصی نباشد بلکه کاملاً نابرابر و سلطه‌آور است.^(۱۸) او برای توجیه همین نابرابری است که مفهوم ایدئولوژی را به عنوان سازنده، بازسازنده و تغییردهنده روابط قدرت مطرح می‌کند.^(۱۹) از این نظر ایدئولوژی عاملی تعیین‌کننده در جوامع است؛ زیرا اعمال قدرت در جوامع مدرن، به‌طور روزافزونی از طریق ایدئولوژی، به‌ویژه از طریق کارکردهای ایدئولوژیک زبان صورت می‌پذیرد.^(۲۰) فرکلاف برای تحلیل گفتمان به روش انتقادی سه سطح تحلیل را مطرح می‌کند: توصیف، تفسیر و تبیین. سطح توصیف، متن را بر اساس مشخصه‌های زبان‌شناختی از آواشناسی تا واج‌شناسی، نحو، ساخت‌واژه یا صرف و معنی‌شناسی و تا حدودی کاربردشناسی توصیف و تحلیل می‌کند. سطح تفسیر متن را بر مبنای آنچه در سطح توصیف بیان شده و با دخالت دادن بافت موقعیت و مفاهیم کاربردشناسی و عوامل بینامتنی در نظر می‌گیرد، و سطح سوم یعنی تبیین، چرایی تولید چنین متنی از میان امکانات مجاز موجود در آن زبان را برای تولید متن مطرح می‌سازد. این سطح، ارتباط متن تولیدشده با عوامل

جامعه‌شناختی، تاریخی، گفتمان، ایدئولوژی و قدرت و قراردادهای و دانش فرهنگی اجتماعی را مد نظر دارد.^(۳۱) وی بین ساختار کلان گفتمان (ایدئولوژی و ساختارهای اجتماعی) و ساختار خرده گفتمان (ویژگی‌های زبان‌شناختی) رابطه‌ای دیالکتیک برقرار می‌داند، به‌صورتی که ساختارهای کلان جامعه، ساختارهای خرد گفتمان را تعیین می‌کنند و ساختارهای گفتمانی نیز به نوبه خود ساختارهای ایدئولوژیک و گفتمانی را بازتولید می‌کنند.

گلستان و گفتمان‌های موجود

تقسیم‌بندی‌های متعددی از گفتمان‌های موجود در گلستان می‌توان ارائه کرد؛ اما آنچه در نهایت به صورت تقسیم‌بندی کلی از این متن می‌توان دریافت در قالب دو گفتمان کلی «معنوی» و «حکومتی» قابل بحث هستند. دو گفتمانی که گاه با پُررنگ جلوه دادن تفاوت‌های خود در جدال و تضاد با یکدیگر واقع می‌شوند و گاه گفتمانی با طبیعی‌سازی ایده‌های گفتمان دیگر برای تثبیت و مشروعیت‌بخشی به خود از ایدئولوژی موجود در گفتمان مخالف به نفع خود بهره می‌برد.

با توجه به یافته‌های این تحقیق، گفتمان حکومتی را می‌توان یکی از پررنگ‌ترین و اصلی‌ترین گفتمان‌های تعریف‌شده در گلستان دانست. هر گفتمانی به فراخور ماهیت خود دارای مشارکانی است. «گفتمان حکومتی» مشارکانی چون پادشاه، وزیر، قاضی، لشکری، منجم و رعیت را شامل می‌شود. از میان طیف مشارکان این گفتمان، رعیت در ساختار حکومتی جای نمی‌گیرد، اما از آنجاکه در جهت قدرت‌بخشی و تثبیت گفتمان حکومتی نقش پررنگی بازی می‌کند، بنابراین زیرمجموعه این گفتمان مطرح شد. در واقع رعیت، مشارکی از گفتمان غیر حکومتی محسوب می‌شود. «گفتمان غیرحکومتی» گفتمانی است که خود شامل چند زیرشاخه می‌شود. مهم‌ترین و اصلی‌ترین زیرمجموعه این گفتمان که از آن با عنوان «گفتمان معنوی» یاد می‌شود، طیف خاصی از مشارکان را به نمایش می‌گذارد. در واقع زیرمجموعه این گفتمان از مشارکان حقیقی و ملموس چون صوفیان و درویشان تا خداوند و نیز مفاهیمی چون قناعت، قضا و قدر، بخت و اقبال و مرگ

و اجل را نیز دربرمی‌گیرد. این مفاهیم اگرچه نمود مادی و اجتماعی ندارند، اما چون در نظام روابط اجتماعی مطرح در گلستان و نیز در جهت تبیین روابط میان دو گفتمان حکومتی و معنوی نقش قابل توجهی ایفا می‌کنند در این تقسیم‌بندی در نظر گرفته شدند.

به منظور ورود به تحلیل متن و بررسی جزئی‌تر و دقیق‌تر آن پاره‌ای توضیحات لازم می‌نماید. در نگرش گفتمانی به ادبیات، «زبان تنها ساختاری صوری، و کار آن نیز صرفاً انتقال اندیشه‌ها نیست بلکه کنشی بینافردی است که علت‌ها و معلول‌هایی در ساختار اجتماعی دارد و واجد اشاره‌های ایدئولوژیکی نیز هست»؛^(۲۲) بنابراین انتخاب‌هایی که در این بخش صورت گرفته، ناظر بر ظرفیت خاصی از بندهای مورد نظر است که منتقل‌کننده اشاره‌های ایدئولوژیکی‌ای باشند که در جهت تثبیت و مشروعیت‌بخشی به قدرت عمل کنند.

به‌طورکلی آنچه در این جدول بیش از هر چیز محل بحث و توجه است، کنش‌ها یا به طور عام‌تر فرایندهایی است که از جانب پادشاه در قبال دیگر مشارکان استفاده شده است. اینکه چرا در این جدول کنش‌ها با مرکزیت پادشاه نسبت به دیگران سنجیده شده ناشی از رابطه‌های معناداری است که طی آن، پادشاه را در مقام فرادست و مشارکان دیگر را در جایگاه فرودست قرار داده است؛ از این‌رو تمرکز این بخش اساساً بر پادشاه، کنش‌ها و خطاب‌های او نسبت به دیگران و نیز کنش‌ها و خطاب‌های دیگران نسبت به اوست.

مشارکان گفتمان حکومتی

۱. پادشاه

۱-۱. رفتارها و کنش‌های پادشاه نسبت به مشارکان دیگر

اگر تمامی رفتارها و کنش‌های پادشاه را در حکایات گلستان گرد آوریم به جدول زیر دست می‌یابیم:

جدول شماره ۱. توزیع رفتارها و کنش‌های پادشاه نسبت به مشارکان دیگر

نوع فرایند	ارزش‌گذاری	مشارک بهره‌ور یا متأثر از کنش	کنش
کلامی	منفی	اسیر	به کشتن اشارت کرد
مادی	مثبت	اسیر	از سر خون او درگذشت
کلامی	مثبت	دزدان	به کشتن فرمود
مادی	منفی	رعیت	دست تاول به مال رعیت دراز کرد
مادی	منفی	رعیت	چور و اذیت آغاز کرد
مادی	منفی	رعیت	خلق از مکاید ظلمش به جهان برفتند
مادی	منفی	وزیر	به زندانش فرستاد
کلامی	مثبت	درویش مستجاب‌الدعوه	بخواند (احضار کرد)
کلامی	-----	وزیر	عمل (وزارت) فرمود
رابطه‌ای	مثبت	درویشان	حسن ظنی بلیغ در حق درویشان داشت
مادی	مثبت	درویشان	ادارای (مستمری) معین کرد
کلامی	مثبت	جلس بی‌تدبیر	زجر فرمود
مادی	مثبت	وزیر غافل	در شکنجه کشید
مادی	مثبت	وزیر غافل	به انواع عقوبت بکشت
مادی	مثبت	لشکری مردم‌آزار	او را در چاه کرد
کلامی	منفی	هر انسانی (دهقان)	بفرمود تا برای دوی درد خود زهره آدمی طلب کنند
کلامی	منفی	زن و مرد دهقان	(برای جلب رضایت آنان که فرزند خود را برای بیماری پادشاه قربانی کنند) بخواند (احضار کرد)
مادی	منفی	خواجه کریم النفس	مصادره کرد
کلامی	منفی	خواجه کریم النفس	عقوبت فرمود
مادی	مثبت	خواجه کریم النفس	خلعت و نعمت بخشید
مادی	منفی	درویشان	هیزم درویشان خریدی به حیف
مادی	منفی	توانگران	هیزم به توانگران دادی به طرح
کلامی	مثبت	استاد کشتی‌گیر	فرمود نعمت و خلعت دادند
کلامی	مثبت	شاگرد کشتی‌گیر	(فرمود) پسر را زجر و ملامت کردند
کلامی	منفی	بی‌گناهی	به کشتن بی‌گناهی فرمان داد
کلامی	مثبت	قصیده‌سرا	نعمت بسیار فرمودش
مادی	مثبت	قصیده‌سرا	اکرام کرد

کلامی	مثبت	شیاد	بفرمود تا بزندش
کلامی	مثبت	شیاد	«نفی» کند
مادی	منفی	وزیر رحیم با زبردستان	به خطاب ملک گرفتار آمد
مادی	منفی	سیاه	مُلک مصر را به سیاهی ارزانی داشت
کلامی	منفی	سیاه و کنیزک	فرمود دست و پای استوار ببندند
کلامی	منفی	سیاه و کنیزک	از بام جوسق به قعر خندق اندازند
کلامی	منفی	درویش دزد	فرمود دستش ببرند
کلامی	مثبت	عابد	فرمود تا وجه کفاف عابد معین دارند
مادی	مثبت	زاهدان	اگر این حالت به مراد من برآید چندین درم دهم زاهدان را
مادی	منفی	درویشان	به چشم حقارت در طایفه درویشان نظر کرد
کلامی	مثبت	دهقان	خلعت و نعمت فرمود
کلامی	منفی	گدا	فرمود مضمون خطاب به زجر و توبیخ از وی مستخلص کردند
مادی	مثبت	مشتزن	خلعت و نعمت دادش
مادی	مثبت	مشتزن	معمدی با وی روان کرد
مادی	مثبت	کودک	خاتم به وی ارزانی داشت
مادی	مثبت	خرقه‌پوش	صد دینار بخشیده بود تا نفقه فرزندان کند
کلامی	-----	مجنون	بفرمودش حاضر آوردند
کلامی	-----	لیلی	بفرمودش طلب کردن
مادی	مثبت	قاضی همدان	مصلحت آن می‌بینم که تو را از قلعه به زیر اندازم
مادی	مثبت	قاضی همدان	به عفو از سر جرم او برخاست
مادی	مثبت	فقیه	خلعت و نعمت بخشید
مادی	مثبت	فقیه	پایه و منصب بلند گردانید
کلامی	منفی	ادیب	مؤاخذت کرد
کلامی	منفی	ادیب	معایت فرمود
مادی	مثبت	کودک	کودک خلعت و نعمت یافت
مادی	مثبت	وزیر	سیاه را به تو بخشیدم
کلامی	مثبت	درویشان	فرمود اسباب معاش یاران مهیا دارند
مادی	مثبت	بی‌گناهی	از سر خون او برخاست

مطابق داده‌های این جدول، از میان نمونه‌های ارائه‌شده مشارکانی که عمل پادشاه از موضع فرادست بر آنها اعمال شده قابل توجه و توضیح است. در نگاه اول، تنوع موجود در طیف مشارکان متأثر از کنش پادشاه، جالب توجه است. این تنوع از وزیر و قاضی و لشکری (نمایندگان گفتمان حکومت که در رأسش خود پادشاه حضور دارد) تا استاد فن و ادیب و فقیه و عابد و زاهد و درویش و در نازل‌ترین و فرودست‌ترین سطح، اسیر و رعیت و دهقان و گدا را نیز شامل می‌شود. پس از خلال این توصیف‌ها به این نتیجه می‌رسیم که سیطره کنش پادشاه از فرادست‌ترین تا فرودست‌ترین طبقات جامعه را در بر گرفته و متأثر می‌کند.

توزیع ارزش‌گذاری کنش پادشاه در قبال باقی مشارکان ناظر بر این مطلب است که از میان نمونه‌های ارائه‌شده ۳۱ مورد مثبت و ۲۱ مورد منفی ارزیابی شده و ۳ مورد با در نظر گرفتن بافت متن، در نهایت رویکرد مشخصاً مثبت یا منفی را ابراز نمی‌کردند، ولی در نهایت عملکرد پادشاه نسبت به دیگر مشارکان، غالباً با رویکرد مثبت انجام گرفته است.

برای ارزیابی فرایندها، پیش از هر چیز این نکته گفتنی است که بافت بعضی بندها قابلیت این را داشت که هم‌زمان بیش از یک فرایند را در خود پوشش دهد. به همین سبب در تعیین نوع فرایند بعضی نمونه‌ها تنها فرایندی که به طور مستقیم ناظر بر کنش پادشاه بود، در نظر گرفته شده است. در این نمونه‌ها عمدتاً بخش کلامی فرایند، به طور مستقیم ناظر بر کنش مربوط به پادشاه بوده است، اما بخش مادی آن خواست و عملی بود که در واقع پادشاه طی فرایند کلامی خود، محقق شدن آن را از دیگر مشارکان طلب می‌کرد؛ از این رو این‌طور نتیجه‌گیری شد که در بافت این نوع جمله‌ها، فرایند کلامی فرایند مستقیم پادشاه و خواست او مبنی بر شکنجه، زندانی، خلعت دادن و... به طور غیرمستقیم از طریق مشارکان دیگر محقق می‌شود. با این توضیحات در توصیف نمونه‌های داده‌شده با ۲۹ مورد فرایند مادی و ۲۵ مورد فرایند کلامی و یک مورد فرایند رابطه‌ای مواجه می‌شویم. کمیت بالای فرایندهای مادی که ناظر بر عمل پادشاه است، بیان‌گر ملموس کردن و حقیقی‌تر کردن و باورپذیری بیشتر می‌شود که این حالت می‌تواند درصد پذیرش و قابل قبول بودن این اعمال از جانب پادشاه را نزد مخاطبان با قدرت بیشتری تثبیت کند. از

سوی دیگر، با کمیت قابل توجهی از فرایندهای کلامی از جانب پادشاه هم روبه‌رو هستیم که تقریباً همیشه ناظر بر دستور و امر از جانب او به دیگران است. بسامد بالای فعل «فرمودن» گواه این مطلب است. تقریباً اغلب فرایندهای کلامی پادشاه جز چند مورد معدود مانند احضار کردن و مؤاخذه، در این دسته قرار می‌گیرد.

نکته قابل تأمل دیگر در این بخش، عدم خطاب مستقیم از جانب پادشاه به مشارکان دیگر است. تقریباً در هیچ موردی نمی‌بینیم که پادشاه خود شخصی دیگر را به طور مستقیم مورد خطاب و نام‌دهی قرار دهد. در واقع، این حالت با شیوه فرمان‌دهی پادشاه به اطرافیان و خدمت‌گذاران و از رهگذر فرمان‌پذیری و اجرای اوامر پادشاه از جانب ایشان جایگزین شده است. آنچه پادشاه می‌خواهد هرگز به طور مستقیم از جانب خود او به شخص و مشارک مورد نظر منتقل نمی‌شود، بلکه همیشه اطرافیان شاه واسطه‌هایی هستند که عوض مشارک مورد نظر، از طریق فرامین شاه مورد خطاب واقع می‌شوند. بدین طریق، هم این فاصله بین شاه و مشارک دیگر را پر می‌کنند و هم مانع برخورد مستقیم می‌شوند.

۲-۱. کنش‌ها، خطاب‌ها، صفت‌ها و دیگر گروه‌های واژگانی از جانب مشارکان دیگر، برای توصیف جایگاه پادشاه و جایگاه آنها مقابل او

شاه در مرکز قدرت با انواع افراد اطرافش مراداتی دارد. وزرا، قاضیان، عابدان و زاهدان تا خادمان و بندگان، همه گوش به فرمان شاهند. او را می‌ستایند، زمین خدمتش را می‌بوسند و از عقوبتش می‌هراسند. تنها کسانی که برتری قدرت بر شاه دارند زاهدان و عارفانی هستند که به لحاظ روحی و معنوی بر شاه غلبه دارند و پادشاه از ایشان همواره همت می‌طلبد و شفاعت می‌جوید. اگر خطاب‌های اطرافیان را در انواع جملات گلستان دسته‌بندی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که در بیشتر موارد، سعدی مستقیم شاه را مورد خطاب قرار داده است (قریب به ۴۰ مورد)؛ وزیر در ۸ مورد، قاضی در ۳ مورد، دهقان در ۲ مورد و پس از ایشان دیگر افرادی چون فقیه و ادیب و اصحاب فطنت و پدر مشت‌زن و حتی گدا و غلام و درویش دزد، هرکدام یک‌بار پادشاه را مخاطب خود ساخته‌اند و با بهترین عبارات او را نام نهاده‌اند. عباراتی چون: شاهنشاه معظم، قطب دایره زمان، ظل الله، عضد الدوله،

ممدوح اکابر آفاق وغیره. نکته شایسته ذکر آن است که برخلاف پادشاه که هیچ مشارکی را مستقیم مورد خطاب قرار نمی‌داد، تمامی مشارکان، طبقات مختلف حضور پادشاه را به رسمیت می‌شناسند و او را مستقیم مخاطب قرار می‌دهند و دیگر اینکه این به رسمیت شناختن، می‌تواند گواه این مطلب باشد که مشارکان دیگر به پادشاه و توجه او نیاز دارند. نکته دیگر اینکه شیوه نام‌گذاری و چگونگی خطاب مشارکان به پادشاه حائز اهمیت است. گذشته از اینکه تقریباً بار معنایی تمامی خطاب‌ها مثبت ارزیابی شده‌اند - جز چند نمونه که خشی هستند - این نکته قابل توجه است که خطاب‌ها با نام‌دهی خاصی معنادار و مشخص شده‌اند. در موارد زیادی مشاهده می‌شود که به پادشاه با عنوان خداوند خطاب شده و نیز او را سایه خداوند روی زمین می‌دانند. همچنین شاهزادگان با عنوان «خداوندزادگان» نام‌دهی می‌شوند. پادشاه در این خطاب‌ها کسی است که از آسمان به او یاری رسانده می‌شود و نیز سایه خداوند بر ملک و اقلیم او افکنده شده است. «صاحب‌دولت» و «ولی‌نعمت» است و پناه فقیران و غریبان محسوب می‌شود. صاحب‌اختیار گردن‌های مردم و صاحب سررشته اختیار مردم است.

در ارزش‌گذاری خطاب‌ها هیچ‌گونه ارزیابی‌ای مبنی بر منفی بودن آنها وجود ندارد و تمام خطاب‌ها مثبت ارزیابی شده‌اند؛ از این رو می‌توان نتیجه گرفت مشارکان دیگر از این طریق برای جایگاه پادشاه ارزش و احترام قائلند؛ او را معتبر می‌دانند و از این طریق به اعتبار پادشاه رسمیت می‌بخشند.

جدول شماره ۳. توزیع کنش‌های به‌کاررفته از جانب مشارکان دیگر در قبال پادشاه:

کنش	مشارک توصیف‌کننده/ انجام‌دهنده کنش	ارزش‌گذاری	نوع فرایند
به عین عنایت نظر کرده	سعدی	مثبت	مادی
بر توست پاس خاطر بیچارگان	سعدی	مثبت	مادی
به کرشمه لطف خداوندی مطالعه فرماید	سعدی	مثبت	مادی
زمین خدمت بیوسید	ملک‌زاده	مثبت	مادی
پای تخت ملک را بوسه داد	وزیر	مثبت	مادی
روی به شفاعت بر زمین نهاد	وزیر	مثبت	مادی
بر بنده منت نهاد	وزیر	مثبت	مادی

کلامی	مثبت	وزیر	آنچه خداوند، دام ملکه فرمود
مادی	مثبت	ندیمان	ندما به شفاعت یار شدند
کلامی	مثبت	حکیم	اگر فرمایی
کلامی	منفی	-----	چه خطا دیدی که بند فرمودی
مادی	مثبت	اصحاب فطنت و خیرت	غالب همت ایشان به معظمت امور مملکت متعلق باشد
کلامی	منفی	وزیر ناصح	اشارت که فرمودی از زجر و منع
رابطه‌ای	منفی / مثبت	سعدی	عمل پادشاه دو طرف دارد: امید نان و بیم جان
کلامی	منفی	دوست سعدی و ملازم سلطان	ملک، دام ملکه، استقصا نفرمود
مادی	منفی	دوست سعدی و ملازم سلطان	به انواع عقوبت گرفتار بودم
مادی	منفی	دوست سعدی و ملازم سلطان	ملک موروثم خاص (کردند)
مادی	مثبت	سعدی	آهنگ خدمتش کردم
مادی	منفی	سعدی	بنده در نظر خویش خوار می‌دارد
مادی	مثبت	سعدی	زمین خدمت بیوسیدم
کلامی	مثبت	سعدی	عذر جسارت بخواستم
مادی	مثبت	بنده عمرولیت	پیش عمر سر بر زمین نهاد
رابطه‌ای	-----	دوست سعدی و ملازم سلطان	حکم خداوند راست
رابطه‌ای	مثبت	دوست سعدی و ملازم سلطان	پرورده نعمت این خاندانم
کلامی	مثبت	خواجه ملک زوزن	تشریف قبولی که ارزانی فرموده‌اند بنده را
رابطه‌ای	مثبت	خواجه ملک زوزن	پرورده نعمت این خاندانم
رابطه‌ای	مثبت	خواجه ملک زوزن	حقوق سوابق نعمت داری و ایادی منت
مادی	مثبت	وزیر	روز و شب به خدمت سلطان مشغولم
رابطه‌ای	منفی	بزرگمهر وزیر انوشیروان	خلاف رأی سلطان رأی جستن / به خون خویش باشد دست شستن
مادی	مثبت	-----	یکی را از ملوک کنیزکی چینی آورده بودند
مادی	مثبت	وزیر نیک‌محضر	روی شفاعت بر زمین نهاد

مادی	مثبت	وزیر	کنیزک سیاه را بخش
مادی	مثبت	درویش صاحب گلیم	نزد حاکم شفاعت کرد
کلامی	مثبت	درویش صاحب گلیم	آنچه فرمودی راست گفתי
مادی	مثبت	غلام	درمها بوسه داد و پیش ملک بنهاد
رابطه‌ای	مثبت	وزیر	لایق قدر پادشاهان نباشد به خانه دهقانی التجا کردن
مادی	مثبت	دهقان	زمین خدمت بیوسید
مادی	مثبت	دهقان	قدمی چند در رکاب ملک می‌رفت
رابطه‌ای	مثبت	گدا	لایق قدر بزرگ سلطان کجا باشد دست همت به مال چون من گدایی آلوده کردن
رفتاری	مثبت	پدر مشتزن	صاحب‌دولتی بر تو ببخشاید
مادی	مثبت	پدر مشتزن	کسر حال تو را به تفقدی جبر کرد
وجودی	مثبت	-----	چهارصد حکم‌انداز در خدمت وی بودند
مادی	مثبت	عابد	بر پای خاست و ملک را در کنار گرفت
کلامی	مثبت	عابد	شکر گفت
کلامی	مثبت	عابد	ثنا گفت
کلامی	مثبت	عابد	دعا کرد
کلامی	مثبت	عابد	آفرین کرد
رابطه‌ای	مثبت	-----	سلطان محمود چندین بنده صاحب‌جمال دارد
رابطه‌ای	مثبت	قاضی همدان	پرورده نعمت این خاندانم
مادی	مثبت	ادیب	فرمان بردارم
مادی	مثبت	قاضی	دست جود تو (کرمی بزرگ) با خاندان آدم کرد

کنش‌های این جدول از منظر رابطه مشارکان دیگر با پادشاه، برگزیده و سنجیده می‌شوند. مشارکان دیگر یا خود کنش‌هایی در قبال پادشاه انجام داده‌اند و یا کنش‌های پادشاه را از منظر خود توصیف می‌کنند. این موضوع سبب شده مشارکان دیگر برای انجام کنش‌های پادشاه نام‌گذاری خاصی انجام دهند یا کنش خود ایشان نسبت به پادشاه با نام‌دهی خاصی بیان شود.

طیف مشارکاتی که کنش آنها نسبت به پادشاه یا توصیف کنش پادشاه از منظر آنها آورده شده در این جدول متنوع و گسترده و دربرگیرنده فرادست‌ترین مشارکان - البته بعد از پادشاه - تا فرودست‌ترین آنهاست. از میان نمونه‌های ارائه‌شده ۴۳ کنش مثبت، ۸ کنش منفی و یک مورد خنثی ارزیابی شده‌اند. یعنی غالب رفتار مشارکان در قبال پادشاه و یا توصیف آنها از عملکرد پادشاه دارای بار مثبت معنایی ارزیابی شده است. همچنین بسامد کنش‌های مثبت، تقریباً بیش از چهار برابر کنش‌های منفی هستند که اختلافی معنادار است و گواهی است بر در پیش گرفتن رویکردی مثبت از جانب مشارکان دیگر در قبال پادشاه و کنش‌های او. همچنین این اختلاف فاحش آماری نشان‌دهنده تأیید ضمنی و به رسمیت شناختن و معتبر دانستن جایگاه پادشاه نزد سایر مشارکان را بیان می‌دارد.

در میان فرایندها نیز فرایند مادی با ۲۷ نمونه در بالاترین رتبه قرار دارد. بعد از آن فرایند کلامی با شمارگان ۱۲، فرایند رابطه‌ای ۱۰ و فرایند رفتاری ۱ و فرایند وجودی ۱ به ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند. در اینجا نیز فرایند مادی بیش از دو برابر فرایند کلامی نمود دارد. بسامد بالای فرایند کلامی در این بخش را می‌توان ناظر بر ملموس کردن و حقیقی‌تر جلوه دادن رفتار سایر مشارکان نسبت به پادشاه در نظر گرفت.

همچنین با توجه به نمونه‌ها می‌توان گفت سایر مشارکان، اغلب در حال انجام عملی به نفع پادشاه هستند؛ چه این عمل نمود مادی و بیرونی داشته باشد و چه توصیفی از جایگاه و وضعیت پادشاه باشد. در هر صورت مشارکان با ارزش‌گذاری و در پیش گرفتن رویکردی مثبت نسبت به اعمال پادشاه و نیز کنش‌های خود نسبت به او، بر این امر صحنه می‌گذارند.

۲. وزیر

۱. (وزیر) استاد ادیب به تربیت او (پسر دزد) نصب کرد (باب ۱، حکایت ۴).
 ۲. وزیر (عمرولیث) به کشتن (بنده فراری) اشارت کرد تا دیگر بندگان چنین حکایت روا ندارند (باب ۱، حکایت ۲۳).
 ۳. وزیر نزدیکش (درویش مجرد) آمد و گفت: ای درویش! پادشاه وقت بر تو بگذشت چرا سر بر نیوردی و شرایط ادب به تقدیم نرساندی؟ (باب ۱، حکایت ۲۸).
 ۴. وزرا (بابه متعبد شامی) گفتند: پاس خاطر ملک را روا باشد اگر چند روزی به شهر اندر آیی و کیفیت مکان معلوم کنی. پس اگر صفای وقت عزیزان را از صحبت خلق کدورتی باشد اختیار باقی است (باب ۲، حکایت ۳۲).
 ۵. ملک گفت: شب آنجا (به خانه دهقان) رویم تا زحمت سرما نباشد. یکی از وزرا گفت: لایق قدر پادشاهان نباشد به خانه دهقانی التجا کردن، هم اینجا خیمه زنیم و آتش کنیم. چنان کردند (باب ۳، حکایت ۲۰).
- وزیر نیز از جمله مشارکانی است که زیرمجموعه گفتمان حکومت طبقه‌بندی می‌شود. سطره حضور و اعمال و رفتار او به گستردگی و پررنگی حضور پادشاه نیست؛ اما از آنجاکه به لحاظ جایگاه، نزدیک‌ترین فرد بعد از پادشاه قرار می‌گیرد لازم است تا جایگاه او به عنوان مشارکی مستقل مورد بررسی قرار بگیرد.
- در نمونه شماره یک می‌بینیم که وزیر، عمل انتصاب انجام می‌دهد. در نمونه دوم به کشتن بنده فراری دستور می‌دهد. در نمونه سوم واسطه‌ای می‌شود تا خطاب و خشم پادشاه را به طور غیرمستقیم به مشارکی دیگر منتقل کند و او را به خاطر بی‌توجهی به عبور پادشاه توبیخ کند؛ در نمونه چهارم پادرمیانی می‌کند تا جهت خشنودی پادشاه، رضایت عابدی را جلب کند و در نمونه پنجم باز هم با وساطت و اعمال نظر اوست که در نهایت تصمیم نرفتن به خانه دهقان گرفته می‌شود؛ چراکه وزیر اعتقاد دارد پناه بردن به خانه یک دهقان شایسته پادشاه نیست و به‌رغم خواست ملک، تصمیم وزیر اعمال می‌شود.
- با در نظر گرفتن این نمونه‌ها می‌توان گفت که این مشارک، حلقه واسط پادشاه و مشارکانی است که در مرتبه پایین‌تر از پادشاه و یا به‌طور کلی خارج از گفتمان حکومتی قرار دارند.

۳. قاضی

۱. قاضی فتوی داد که خون یکی از آحاد رعیت ریختن سلامت نفس پادشاه را رواست (باب ۱، حکایت ۲۲).

۲. تنی چند از بزرگان عدول که در مجلس حکم وی (قاضی) بودندی زمین خدمت ببوسیدند که به اجازت سخنی در خدمت بگویم اگرچه ترک ادب است و بزرگان گفته‌اند: نه در هر سخن بحث کردن رواست / خطا بر بزرگان گرفتن خطاست، ولی به حکم آنکه سوابق انعام خداوندی ملازم روزگار بنسندگان است مصلحتی که بیند و اعلام نکنند نوعی از خیانت باشد. طریق صواب آن است که با این پسر گرد طمع نگردي و فرش ولع درنوردی که منصب قضا پایگاهی منیع است (باب ۵، حکایت ۱۹).

۳. مرافعه این سخن پیش قاضی بردیم و به حکومت عدل راضی شدیم تا حاکم مسلمانان مصلحتی بجوید (باب ۷، حکایت جدال سعدی با مدعی).

در نمونه نخست، از حکم قاضی با عنوان «فتوی» نام برده شده است. این مطلب نشان‌دهنده این است که قاضی در مسند حکومتی جایگاهی دینی و شرعی دارد و اوست که با حکم دینی خود برای مشروعیت‌بخشی به امری اقدام می‌کند؛ چنان‌که در همین مورد فتوی، او برای برقراری سلامت پادشاه، این‌طور مصلحت می‌بیند که جان یکی از «آحاد رعیت» در این رابطه گرفته شود.

در مورد دوم چنان‌که در نمونه‌های مربوط به پادشاه هم سراغ داشته‌ایم می‌بینیم که تعدادی از «بزرگان» همین مجلس، هنگامی که به خدمت او می‌رسند «زمین خدمت می‌بوسند». مشابه این رفتار را هنگام مواجهه وزیر یا مشارکان دیگر نزد پادشاه دیده بودیم. از سخن گفتن نزد قاضی با تعبیرهای «در خدمت» و همچنین «ترک ادب» نام برده شده است. یعنی مشارکان دیگر که اتفاقاً خود از بزرگان محضر قاضی هستند سخن گفتن نزد او را خدمتی می‌دانند که البته بی‌ادبی است؛ چراکه او را از بزرگان می‌دانند و ایراد کردن بر او را بی‌ادبی. نعمت‌بخشی او با عنوان «انعام خداوندی» و همچنین وجود مشارکان دیگر در مقابل او با عنوان «بنده» نام‌گذاری می‌شود که به نوعی رابطه قاضی در برابر مشارکان دیگر را به صورت فرادست - فرودست بازنمایی می‌کند. همچنین در

نمونه آخر از مجلس قضاوت قاضی با عنوان «حکومت عدل» و از خود وی با عنوان «حاکم مسلمانان» نام برده شده است.

بیانی^(۳۳) در توصیف نظام اداری و روحانی قرن هفتم، مهم‌ترین دیوان را در تشکیلات اداری دوران ایلخانی، دیوان قضا می‌داند. چنان‌که منصب قضا منصبی پُراحترام نزد مردم بوده و مقام قاضی‌القضاتی در رأس همه امور شرعی قرار داشته است. این منصب به لحاظ درجه اهمیت، پس از منصب وزیر بزرگ در نظام حکومتی قرار می‌گرفته و از جانب سلطان و با فرمان او انتخاب می‌شده است. همچنین به قاضی، حاکم نیز گفته می‌شده است. این نام‌گذاری به علت حکمی بوده که قاضی در دعاوی صادر می‌کرده است.

۴. لشکری

۱. وزیر: همان به که لشکر به جان پروری / که سلطان به لشکر کند سروری (باب ۱، حکایت ۶).

۲. یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی و لشکر به سختی داشتی. لاجرم دشمنی صعب روی نمود همه پشت دادند.

چو دارند گنج از سپاهی دریغ / دریغ آیدش دست بردن به تیغ (باب ۱، حکایت ۱۴).

۳. (یکی از لشکریان): سلطان که به زر با سپاهی بخیلی کند به سر با او جوانمردی نتوان کرد... زر بده مرد سپاهی را تا سر بنهد / وگرش زر ندهی سر بنهد در عالم (باب ۱، حکایت ۱۴).

در نمونه اول به صراحت «سروری» و برتری سلطان را منوط به وجود لشکریان می‌داند و البته از سیاق سخن و موضوع چنان برمی‌آید که لشکریانی که از توجه و رسیدگی سلطان برخوردار باشند، منبع حمایتی و قدرتی برای پادشاه محسوب می‌شوند. در نمونه دوم و سوم نیز بر همین سخن تأکید شده که راضی نگه داشتن لشکریان از جانب شاه سبب تحکیم جایگاه او مقابل مخالفان و دشمنان خواهد بود و در غیر این صورت شاه خود از جانب همین لشکریان آسیب‌پذیر خواهد شد.

۵. منجم

منجمی به خانه درآمد مردی بیگانه دید با زن او به هم نشسته. دشنام داد و سقط گفت و در هم افتادند و فتنه و آشوب برخاست. صاحب‌دلی بر آن واقف شد گفت: تو بر اوج فلک چه دانی چیست؟ که ندانی که در سرای تو کیست؟ (باب ۴، حکایت ۱۱).

این حکایت شاید در نظر اول حکایتی ساده و عاری از هر نتیجه‌گیری اخلاقی یا سیاسی باشد، ولی انتخاب «منجم» به عنوان مشارکی که حکایت حول محور او شکل گرفته جای توجه دارد. این اهمیت زمانی معنادارتر می‌شود که از جایگاه حساس و پرنفوذ این طبقه نزد پادشاهان و به‌طور کلی گفتمان حکومتی آگاه شویم. البته لازم به توضیح است که منجم این حکایت، «عالم به دانش ستارگان و از تبار دانشمندی چون خواجه نصیر طوسی یا کپرنیک و گالیله نیست. بلکه مقصود مدعیان تفسیر احکام نجوم برای پیشگویی وقایع آینده است».^(۲۴) درباره اهمیت جایگاه این منجمان نزد پادشاهان و نیز موقعیت ممتاز و اقتداری که داشتند از چهار مقاله نظامی عروضی می‌خوانیم که «دبیر و شاعر و منجم و طبیب از خواص پادشاهانند و از ایشان چاره‌ای نیست. قوام ملک به دبیر است و بقای اسم جاودانی به شاعر و نظام امور به منجم و صحت بدن به طبیب».^(۲۵) تأثیر این قدر و منزلت در قرن ششم را تا شش قرن بعد از آن هم یعنی در قرن دوازدهم در دوران صفوی شاهد هستیم. به گواه رستم التواریخ که صورت خدمت‌گزاران عالی دربار شاه سلطان حسین صفوی را برمی‌شمارد، از میان ۱۴۰ شغل درباری که برمی‌شمرد، چهار شغل مقام اول دربار را به این ترتیب ذکر می‌کند: «آخوندباشی، حکیم‌باشی، منجم‌باشی، شاعرباشی»^(۲۶) که غیر از ملاباشی، باقی به همان ترتیب چهار شغل زمان نظامی عروضی است. اما نزدیک‌ترین نمونه به زمان سعدی را می‌توان در سرنوشت شاه شیخ ابواسحاق اینجو مطالعه کرد که یکی از علل نکبت و شکست او «و شوق و اعتماد او بر احکام نجوم بود که خود او بعد از گرفتاری بر ضیاع عمر تأسف می‌خورد و سعد و نحس را تأثیر زهره و زحل پنداشتن افسانه می‌شمرد».^(۲۷) چنان‌که محمود کتبی این واقعه را هنگام وفات وزیر شاه شیخ ابواسحاق و نیز فتح شیراز از زبان خود شاه شیخ ابواسحاق اینجو چنین شرح می‌دهد: «امیر شیخ بگریست و

گفت چه ضایع عمری و بی حاصل روزگاری باشد که در تحصیل علم نجوم صرف شود. من در تبریز استادی داشتم که اگر از خواجه نصیرالدین طوسی بیشتر نبود، کمتر نبود و جدی تمام داشتم در دانستن این علم. در این مدت به واسطه علم نجوم هرگاه که کار من مستقیم خواست شد، به توهم آنکه فلان کوکب، ناظر به طالع است، فلان ستاره مقابله دارد، فلان نجم تریعی دارد، کار من متزلزل بود. این چند نوبت صلح با محمد بن مظفر جهت آن بود که کار او به اهمال می گذاشتم. امسال در نجوم می نمود که در بلاد فارس کسی بماند که مثل او به کرم و بزرگی در قرن‌ها پیدا نشود و من جزم شدم که آن من خواهم بود. لاجرم شمشیر نرسانیده از محمد مظفر بگریختم»^(۲۸).

با توجه به این نمونه‌ها متوجه می شویم که انتخاب سعدی از اسم منجم در جهت هدفی بوده تا اقتدار این گروه را نزد پادشاهان و بالاتر از آن تأثیر شوم آنان را در سرنوشت مردم نشان دهد. تقابل این گروه با «صاحبدل» نیز جای توجه دارد. به نظر می رسد اقتدار و پایگاه این گروه نزد پادشاهان به قدری محکم بوده که حاکمان جرئت تقابل با آنان را نداشتند اما «صاحبدل» این کار را می کند.

۵. رعیت

۱. چون رعیت کم شد ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزینه تهی ماند و دشمنان زور آوردند (باب ۱، حکایت ۶).

۲. وزیر، ملک را پرسید: هیچ توان دانست فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه بر وی مملکت مقرر شد؟ (ملک) گفت: چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت. پس گفت: ای ملک چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟ (باب ۱، حکایت ۶).

۳. با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین / زان که شاهنشاه عادل را رعیت لشکرست (باب ۱، حکایت ۶).

۴. (یکی از ملوک عرب) مرا (سعدی) گفت: از آنجاکه همت درویشان است و صدق معاملات ایشان خاطری همراه ما کن که از دشمن صعب اندیشناکم. گفتمش:

بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی (باب ۱، حکایت ۱۰).
۵. غافل را شنیدم که خانه رعیت خراب کردی تا خزینه سلطان آبادان کند...
حاصل نشود رضای سلطان/ تا خاطر بندگان نجویی / خواهی که خدای بر تو بخشد/
با خلق خدای کن نکویی (باب ۱، حکایت ۲۰).

به‌طورکلی این طبقه از جامعه از ملازمان و نزدیکان پادشاه محسوب نمی‌شوند، اما به واسطه جایگاه قدرت‌مند و حمایت‌گری که از جانب آنان برای پادشاه توصیف شده، بررسی حضور ایشان لازم می‌نماید. در نمونه‌ها می‌بینیم که پادشاهی یافتن و استمرار آن در گرو حضور رعیت و حمایت ایشان حاصل می‌شود. در نمونه دوم «موجب پادشاهی» را به‌صراحت به «گرد آمدن خلق» و «تقویت کردن» آنان وابسته می‌داند و «کم شدن رعیت» را مساوی «نقصان ارتفاع ولایت»، «تهی ماندن خزینه» و «زور آوردن دشمنان» می‌شمارد. در نمونه سوم برای شاهنشاه عادل از «رعیت» با تعبیر «لشکر» نام برده می‌شود و به این طریق توده مردم با مقام و جایگاه لشکری به عنوان پاسدار و نگهدار کانون قدرت شاهی هم‌عرض می‌شود.

خداوند و جایگاه او در مشروعیت‌بخشی به گفتمان حکومتی

همان‌طور که پیش از این گفته شد قدرت‌ها برای ثبات خود و پایداری در جامعه از رهگذر ایدئولوژی‌ها مشروعیت می‌یابند. در این بخش می‌بینیم که چگونه گفتمان پادشاهی برای تثبیت جایگاه خود از رهگذر اندیشه الهی و باورهای معنوی بر حق بودن خود در جامعه صحنه می‌گذارد. در این مرحله موضع‌گیری گفتمان پادشاهی به‌طور مجزا و نیز موضع‌گیری گفتمان سایر مشارکان مختلف در گلستان نسبت به خداوند بررسی می‌شود تا جایگاه گفتمان معنوی در موجه جلوه دادن گفتمان حکومتی دانسته شود.

موضع‌گیری گفتمان پادشاهی نسبت به خداوند

تفکر جبری و اعتقاد به فاعلیت مطلق خداوند در جای‌جای گلستان به چشم می‌خورد.

جدول شماره ۴. موضع‌گیری گفتمان پادشاهی نسبت به خداوند

ارزش‌گذاری	مشارک	بند
مثبت	ملک	مرا خدای، عزوجل، پادشاه این مملکت گردانیده
مثبت	انوشیروان عادل	هیچ شنیدی (خداوند) مرا فروگذاشت
مثبت	اسکندر رومی	به عون خدای، عزوجل، هر مملکت را که بگرفتم

در نمونه اول با پادشاهی ناشناخته مواجه‌ایم که به‌صراحت بر حضور و خواست خداوند برای اعطا یا پایداری پادشاهی خود تأکید دارد.

در نمونه‌های دوم و سوم، نمایندگان گفتمان حکومت، دو پادشاه نام‌دار تاریخ انتخاب شده‌اند: *انوشیروان عادل* و *اسکندر رومی* که هر دو نیز پیروزی بر دشمن و کشورگشایی را ناشی از «عون» و یاری او می‌دانند. انتخاب این دو پادشاه به عنوان نماینده گفتمان حکومتی تأمل‌برانگیز است. به‌ویژه که هر دو بر یاری و نظارت خداوند بر خود معترفند. همین امر نشان می‌دهد در انتخاب و نام‌دهی، تعمدی وجود دارد؛ چراکه یکی به کشورگشایی و دیگری به عدالت و وسعت بخشیدن عظمت ایران مشهور است. شنیدن این سخنان از زبان پادشاهانی ناشناخته تأثیری را که از زبان اسکندر رومی و انوشیروان عادل باید داشته باشد، ندارد. انتخاب‌های سعدی از خلال این نام‌ها کاملاً هدفمند است. اسکندر رومی کشورگشایی خود را ناشی از «عون خداوند» می‌داند و انوشیروان و اطرافیانش دفع دشمن را مستقیم به «خدای تعالی» نسبت می‌دهند. ملک‌زاده هم خداوند را عامل پادشاهی خود می‌داند. از همگی این موارد این نتیجه حاصل می‌شود که صاحب‌قدرت‌ان گفتمان حکومت نیز به برتری خداوند بر خود اذعان دارند.

موضع‌گیری مشارکان مختلف گلستان نسبت به خداوند

این فقط پادشاه نیست که در بند فرامین الهی است و محکوم سرنوشت و تقدیری است که خدا برایش رقم زده؛ بلکه همه مردمان در ید قدرت خدا زندگی می‌کنند.

جدول شماره ۵. موضع‌گیری مشارکان مختلف گلستان نسبت به خداوند

ارزش‌گذاری	مشارک	کنش‌ها و گفتارها
مثبت	حکما	هر که خدای را عزوجل بیازارد ایزد تعالی همان خلق را بر او گمارد
مثبت	حکما	از خدا دان خلاف دشمن و دوست / که دل هر دو در تصرف اوست
مثبت	سعدی	من بنده حضرت کریمم / پرورده نعمت قدیمم
مثبت	موسی(ع)	دعا کرد تا خدای عزوجل درویش را نعمتی داد
مثبت	قاضی همدان	الحمد لله که در توبه همچنان باز است
مثبت	قاضی همدان	أَسْتَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ
مثبت	زن جوان	الحمد لله که از آن عذاب الیم برهیدم
مثبت	پیری در دیار بکر	به حق نالیده‌ام تا مرا این فرزند بخشیده است
مثبت	فقیه	أَنْبَتَهُمُ اللَّهُ نَبَاتًا حَسَنًا
مثبت	قاضی	مقربان حضرت حق، جل و علا
مثبت	قاضی	مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
مثبت	قاضی	أَدَامَ اللَّهُ أَيَّامَهُ (آتابک ابوبکر) وَ نَصَرَ أَعْلَامَهُ
مثبت	قاضی	خدای خواست که بر عالمی ببخشد / تو را به رحمت خود پادشاه عالم کرد
مثبت	سعدی	تمام شد کتاب گلستان، والله المستعان، و به توفیق باری، عز اسمہ...

طیف مشارکانی که به خداوند و جایگاه او نظر مثبت دارند، در این جدول نیز متنوع است. به‌طور کلی و با کمی اغماض می‌توان گفت از هر قشری از جامعه نماینده‌ای حضور دارد. حکیمان به نمایندگی از طبقه عالمان و دانیان، قاضی به نمایندگی از گفتمان حکومتی، زن جوان و پیر به نمایندگی از عامه مردم، موسی(ع) به نمایندگی از طایفه پیغمبران و... این تنوع در انتخاب مشارکان طبقات مختلف جامعه و نیز ارزش‌گذاری مثبت آنان نسبت به حضور خداوند در زندگی و باورهایشان، بیانگر این موضوع است که کل افراد جامعه حضور خداوند را به رسمیت می‌شناسند و برای او اعتبار و احترام قائلند. اگرچه این حضور، حضوری غیرمادی و نامحسوس است، اما هرگز از جانب طبقات مختلف جامعه نادیده گرفته نمی‌شود.

تفسیر و تبیین گفتمان حکومتی

با بررسی‌های انجام‌شده دیدیم مشارک پادشاه در گفتمان حکومتی به واسطه نفوذ و تسلطی که بر دیگر طبقات اجتماعی موجود در گلستان دارد، چه از نظر وسعت و

چه میزان اعمال قدرت بر دیگران، یکی از مسلط‌ترین قشرهای جامعه گلستان هستند. حد تسلط پادشاهان در گلستان از دستور به راندن و طرد کردن از دربار تا حکم به اسارت و مصادره اموال و شکنجه و تبعید و در نهایت کشتن افراد زیردست را شامل می‌شود. آقابخشی^(۲۹) در برشمردن مشخصه‌های حکومت استبدادی و سلطنت فردی چنین می‌گوید:

«حکومتی که در آن ساخت قدرت شامل ویژگی‌های زیر است: تمرکز شدید قدرت در دست یک نفر، فقدان قوانین و سنت‌هایی که بر کاربرد قدرت حدی گزارد، فقدان حدود سنتی و قانونی بر اقتدار زمامدار، شکلی از حکومت که در آن قدرت بدون اتکا به قوانین اساسی مدون در کف اختیار یک فرد قرار داشته و از هیچ‌گونه محدودیت قانونی‌ای برخوردار نیست». با توجه به این توضیح و آنچه از تفسیر و تبیین عملکرد پادشاهان در گلستان می‌بینیم می‌توان گفت گفتمان سیاسی موجود در گلستان نیز به طور مشخص، بر اساس ویژگی‌های سلطنت استبدادی به نمایش گذاشته می‌شود.

سیطره تسلط پادشاهان از فرودست‌ترین طبقات مردم تا نزدیک‌ترین اطرافیان آنان را در بر می‌گیرد. پادشاهی که به کشتن اسیری فرمان می‌دهد (باب اول، حکایت اول)، پادشاهی که پسران را به دلیل دشمنی و تلاش برای کشتن برادر دیگر گوش‌مالی می‌دهد و در نهایت خود برای هرکدام از ایشان منطقه‌ای را برای فرمانروایی مشخص می‌کند (باب اول، حکایت سوم) و... نمونه‌های دیگری از این دست است که ناظر بر قدرت و تسلط پادشاه بر طبقات مختلف جامعه تعریف شده در گلستان هستند.

چنان‌که از نمونه‌ها می‌توان دریافت این اعمال قدرت از نازل‌ترین طبقات مردم یعنی کنیز و غلام و گدا و دهقان و رعیت تا عالی‌ترین قشر جامعه یعنی قاضی و وزیر و فرزندان شاه و لشکری را شامل می‌شود. در واقع «شیوه‌ای در اداره و حکومت که به موجب آن کارها بیشتر از روی دستورات بی‌چون و چرا و تهدید به مجازات صورت می‌گیرد و در آن از مشورت و اقناع افراد اثری نیست».^(۳۰)

در مواردی دیگر می‌بینیم که با پادرمیانی اطرافیان و یا بر سر رحم آمدن خود پادشاه، سلطان از اعمال کیفر بر دیگران چشم‌پوشی کرده و به «عفو» از مجازات

دیگران می‌گذرد. عفو و درگذشتن از خطا یا تخفیف در مجازات، نیز اعمالی هستند که غالباً از مقامی در موضع فرادست نسبت به فرودستان اعمال می‌شود. واکنش‌های دیگران نیز در قبال رفتارها و کنش‌های پادشاه بر قدرت‌مداری او صحنه می‌گذارند. واکنش وزیران و ندیمان پادشاه به عنوان نزدیک‌ترین افراد به مرکز قدرت پادشاهی، اغلب از موضع سکوت، انفعال یا پیش گرفتن رویه‌ای محتاطانه در قبال دستورات پادشاه بازنمایی می‌شود. زیردستان اغلب زمانی به سخن گفتن و منصرف کردن پادشاه اقدام می‌کنند که پادشاه در یک فرایند پرسشی آنان را به چالش بگیرد (باب اول حکایت اول)؛ در غیر این صورت در اغلب موارد، اطرافیان و زیردستان در قبال حکم ظالمانه پادشاه، حضوری منفعل و خاموش دارند. این حضور منفعل تنها زمانی به کنشگری منجر می‌شود که به شکلی ظریف و بدون تلاش بارز برای ایستادگی و مقاومت در مقابل حکم پادشاه، سعی در منصرف کردن سلطان از تصمیمش داشته باشد. اگر مخالفتی جدی و موضع‌گیری صریحی نیز در قبال رفتار پادشاه انجام بگیرد (مانند وزیری که پادشاه را به نداشتن کرم و رحمت با رعیت متهم می‌کند)، عاقبت آن زندان است (باب اول، حکایت ۶). ترس از اعمال قدرت پادشاه را می‌توان در موضع‌گیری بزرگمهر نسبت به *انوشیروان* نیز سراغ گرفت (باب اول، حکایت ۳۱). از خلال چنین کنش‌هایی از جانب پادشاه، جایگاه قدرتمند او نسبت به دیگران بازنمایی می‌شود.

در پیش گرفتن موضع انفعال و خاموشی می‌تواند از دو نگاه تعبیر شود. یکی همان‌طور که پیشتر توضیح داده شد دلالت بر حضور مقتدر و مسلط پادشاه دارد و سکوت مقابل او نیز ناشی از ترس و در نتیجه در پیش گرفتن موضع ضعف در برابر اوست؛ اما همین سکوت از نگاهی دیگر می‌تواند ناظر بر شکل‌گیری هژمونی باشد. پادشاه به عنوان قطبی قدرت‌مدار پذیرفته شده و سلطه او جا افتاده و طبیعی جلوه می‌کند. اما این نکته نیز جای بحث دارد که کدام ایدئولوژی در جهت تثبیت و مشروعیت‌بخشی سلطه این مشارک عمل می‌کند. نظامی از باورها و عقیده‌ها در گلستان وجود دارد که می‌بینیم پادشاه با نام‌ها و صفتهایی چون «ظل الله»، «سایه کردگار»، «پرتو لطف پروردگار» و از این دست یاد می‌شود. *گفتمان پادشاهی*، خداوند را به عنوان عنصری که به ملک و پادشاهی سلطان وسعت می‌بخشد و در

واقع پادشاه مشروعیت خود برای حکومت را از او می‌گیرد، معرفی می‌کند؛ بنابراین در ساختار این نوع نظام قدرت بنیاد مشروعیت بر پایه هم‌رأیی مردم یا شهروندان و در یک معنا بر اساس دولت ملی یا قدرت برخاسته از ملت نیست. سلاجقه با اتکا بر تعلیمات دینی و علوم قرآنی رایج در مدارس نظامیه و مساجد جامع هر شهر - که امام جماعت آن از جانب حکومت تعیین می‌شد - نوع تفکر سیاسی - اجتماعی خاصی را ترویج می‌کردند که مطابق آن، حاکمیت موجود با تکیه بر مشیت و مقدرات الهی و تأیید خلیفه بغداد کاملاً مشروع و موجه جلوه می‌کرد. مشابه این عمل در جهت تثبیت و مشروعیت‌بخشی به جایگاه حکومت را می‌توان در سیاست سلاطین غزنوی نیز مشاهده کرد. «سلاطین غزنوی چون از پشتیبانی توده مردم بی‌نصیب بودند خود را به دستگاه خلافت نزدیک کردند و از قدرت دین برای جلوگیری از جنبش‌های مخالف استفاده کردند».^(۳۱) از این‌گونه است تغییر رفتار و سیاست فاتحان مغول که «در حالی که تا زمان غازان فاتحان مغول هرگز در فکر تأمین آسایش رعایای خود نبودند از این پس به‌ویژه با تشرّف وی به اسلام (دین اکثریت رعایای خود) و امر اکید وی به مقامات دولت برای تأمین آسایش رعایا - و نه تنها مغول‌ها - تضادی که تا آن زمان قوم فاتح را از مردم مغلوب جدا می‌کرد تا حدودی رفع شد».^(۳۲) در این نمونه تاریخی نیز فاتحان قومی بیگانه برای مشروعیت‌بخشی به حضور خود و جلب نظر زیردستان و پذیرش از جانب آنان، به پیروی از دین و مسلک زیردستان خود روی می‌آورند.

در گفتمانی که ناظر بر مشروعیت‌بخشی سلطنت از جانب خداوند به پادشاه است، پیروزی و شکست، هردو از جانب خداوند تفویض می‌شوند. در حکایت ۱۸، مورد اول ملک‌زاده‌ای را می‌بینیم که به‌صراحت پادشاهی خود را از جانب خداوند می‌داند: «مرا خدای، عزوجل، پادشاه این مملکت گردانیده است». در حکایت‌های ۳۷ و ۴۱ همین مورد از دو پادشاه و جهان‌گشای نامدار اسم برده می‌شود که هر دو پیروزی‌ها و کشورگشایی‌های خود را ناشی از اراده و کمک خداوند می‌دانند. یکی مژده آورد پیش انوشیروان عادل که «خدای تعالی فلان دشمنت برداشت». تا اینجای حکایت از زبان مژده‌دهنده روایت می‌شود و اوست که دفع دشمن انوشیروان را از ید قدرت خداوند می‌داند؛ اما پاسخ انوشیروان: «هیچ

شنیدی که مرا فرو گذاشت» و شعر بعد از آن «اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست / که زندگانی ما نیز جاودانی نیست»، حکایت از باور و اعتقاد پادشاهی دارد که نه تنها پیروزی و شکست را که مرگ و زندگی را هم از آن خداوند می‌داند؛ همین‌طور در حکایت ۴۱ که اسکندر رومی کشورگشایی خود را ناشی از یآوری و کمک خداوند می‌داند.

مطابق این نمونه‌ها در این نظام ایدئولوژیک، پادشاه و سایر مشارکان اجتماعی، قدرت و مشروعیت پادشاه و حکومت او را از خداوند می‌دانند و از آنجاکه خداوند مشارکی است که در تمام سطوح نظام اجتماعی حضوری موجه و معتبر دارد؛ در نتیجه گفتمان حکومتی برای تثبیت و پذیرش این قدرت نزد اذهان عموم مردم، از رهگذر ایدئولوژی «خواست خداوند» به این قدرت مشروعیت می‌بخشد و با یاری گرفتن از این ایدئولوژی، دوام این گفتمان و قطب قدرت‌مدار آن را تضمین می‌کند. به گفته میرچا الیاده^(۳۳) «درک گسترده‌تر و ژرف‌تر از تاریخ و تمدن‌ها به‌وضوح نشان می‌دهد که سیاست و دین به نحوی گریزناپذیر با یکدیگر مربوطند و دین دست کم همان اندازه که از سیاست تأثیر می‌پذیرد بر آن تأثیر می‌نهد. سیاست و دین ولو آنکه همبسته یکدیگر باشند دو متغیر مستقل‌اند و غالباً با یکدیگر کشاکش دارند». اما اینکه چرا سیاست در جهت تثبیت و مشروعیت‌یابی به دین محتاج است، در واقع به این دلیل است که «قدرت، امر بسیطی نیست. قدرت در سیاست همیشه ترکیبی از زور، نفوذ و اقتدار است. قدرت در یک کلام مستلزم زور است؛ با این حال به‌ندرت همان زور ظاهری است. همهٔ یال و کوپال خشونت نیز نشان از نفوذ ثروت و عقل دارد. به علاوه زور - حتی وقتی که به معنای توانایی به‌مجبور کردن یا کشتن فهمیده شود و حتی آنگاه که با نفوذ اقتصادی و فکری متحد تلقی یا قلمداد گردد - نمی‌تواند در مفهوم سیاسی، مفید معنای قدرت باشد. قدرت سیاسی همچنین نیازمند داشتن قصد و غایتی معنادار و نیز گوشه‌چشمی به مقبولیت یافتن به عنوان اقتدار است. یعنی مردمی که در محدوده مرزهای یک نظام سیاسی یا خارج آن زندگی می‌کنند، اگر به این عقیده برسند که چشم‌انداز اساسی معناداری یا هدفمندی از منظر نظام سیاسی مزبور غایب شده یا مورد تهدید آن قرار گرفته است، در آن صورت اعتماد و اعتقاد خود را به زور (ی که آن نظام سیاسی اعمال

می‌کند) و پیوندهای آن با ثروت و عقل) از دست خواهند داد و دیگر در مقابل آن تمکین نخواهند کرد و به مقابله با آن برخوانند خاست».^(۳۴)

در ساختار گلستان، این ایدئولوژی‌ها از رهگذر کنش‌ها و فرایندهای مختلف مشارکاتی که زیرمجموعه گفتمان حکومتی محسوب می‌شوند، بازتولید می‌شوند. قاضی، وزیر، منجم، لشکری و رعیت همگی طیفی از مشارکان را تشکیل می‌دهند که بر مشروعیت قدرت پادشاه و اقتدار عمل او صحنه می‌گذارند و از طریق فرایندهای مربوط به خود، عملی را به نفع پادشاه، (قطب اصلی گفتمان حکومتی) انجام می‌دهند. در نتیجه ایدئولوژی مورد نظر در این سطح از روابط اجتماعی بازتولید شده و از این طریق بر مشروعیت قدرت مورد بحث تأکید می‌شود. می‌توان نتیجه گرفت که اصولاً قرار گرفتن در موضع ضعف و پایین‌دست در برابر خداوند و مسلط دانستن او بر همه امور، سلطه‌ای است که مبدل به هژمونی شده و کاملاً در نظر این دو گفتمان بدیهی و طبیعی فرض می‌شود. مشارکان هر دو گفتمان بی‌هیچ مخالفت و تقابلی به بالادست بودن خداوند اذعان دارند. با وجود این، آنچه درباره گفتمان حکومتی بیشتر جالب توجه می‌نماید، این ایدئولوژی است که سلطنت و کشورگشایی مشروعیت خود را از خدا می‌گیرد.

نتیجه‌گیری: طبیعی‌سازی گفتمان حکومتی و تثبیت قدرت پادشاهی

از مجموع نمونه‌های برداشت‌شده از گلستان، دو گفتمان کلی مطرح شد. گفتمان حکومتی با طیف مشارکاتی که تقریباً همگی ملازم و نزدیک به مرکز این گفتمان یعنی پادشاه محسوب می‌شوند و گفتمان معنوی با مشارکان معدود مادی و محسوس و طیف گسترده‌تری از مفاهیم روحانی. قدرت‌مندترین مشارک از میان هر دو گفتمان، خداوند بوده که مشارکان هر دو گفتمان بر فرادستی او اذعان داشته‌اند. در نتیجه گفتمان حکومتی برای مشروعیت‌بخشی به حضور خود و تثبیت آن در جامعه از ایدئولوژی‌ای یاری می‌گیرد که او را دست‌نشانده و تأییدشده از سوی خداوند معرفی کند. پادشاه به عنوان مشارک اصلی گفتمان حکومتی، همواره با لقب‌ها و صفت‌هایی نام‌گذاری می‌شود که بر وجه آسمانی و الهی او تأکید داشته باشد. مشارکان دیگری که تحت گفتمان حکومتی قرار گرفته‌اند نیز با در پیش

گرفتن رویکردی تأکیدی بر این امر، مدام در حال بازتولید این ایدئولوژی در ساختار قدرت و جامعه هستند و از این طریق به بازسازی این طرز فکر در سطوح مختلف جامعه دامن می‌زنند. پیش گرفتن این رویکرد سبب تحکیم و ثبات بیشتر جایگاه پادشاه می‌شود. در واقع در این مرحله و از طریق بازتولید مداوم باورهای مختلف، بازنمودهای ایدئولوژیک خاص به صورت عقل سلیم درمی‌آیند و به این طریق غیرشفاف می‌شوند؛ یعنی دیگر به عنوان ایدئولوژی به آنها نگاه نمی‌شود و طبیعی‌سازی صورت می‌گیرد.

غیر از ایدئولوژی خداگونگی پادشاه، از دو مشارک دیگر نیز برای تقویت و ثبات گفتمان حکومتی نام برده می‌شود. رعیت و لشکری دو طیف از نمایندگان جامعه‌ای محسوب می‌شوند که در ثبات‌بخشی به پادشاه و قدرت او نقش حمایت‌گر و قدرت‌مندی بازی می‌کنند. ثبات پادشاهی در نهایت منوط به رضایت این دو طایفه از عملکرد پادشاه است. *

پی‌نوشت‌ها

۱. شیخ مصلح‌الدین سعدی، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، (تهران: خوارزمی، ۱۳۸۱)، ص ۳۳.
۲. همان، ص ۳۵.
۳. داریوش آشوری، ما و مدرنیت، چاپ اول، (تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۶)، ص ۱۷۶.
۴. مرتضی راوندی، تاریخ تحولات اجتماعی، (تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸)، ص ۵۵۲.
۵. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، تلخیص از محمد ترابی، جلد دوم (خلاصه جلد سوم، بخش اول - دوم)، چاپ چهاردهم، (تهران: فردوس، ۱۳۸۱)، ص ۱۱۳.
۶. محمد دبیرمقدم، «زبان‌شناسی نوین: دستاوردها و افق‌ها»، گرایش‌های نوین در زبان‌شناسی و آموزش زبان، جلد اول، (تهران: سمت، ۱۳۸۴)، ص ۱۲۱.
7. Butler, C. S, "Functionalist theories of language", in K. Brown (ed.) *The Encyclopedia of Language and Linguistics*, 2nd edn. Vol. 4. Oxford, (Elsevier, 2004), pp. 696-704.
8. Halliday, Michael Alexandre Kikwood, *An Introduction to Functional Grammar*, (London: Edward Arnold, 1985), p. xiv-xiii.
۹. محمد دبیرمقدم، «تکوین زبان‌شناسی نظری در جهان و بازنمود آن در ایران»، بخارا، ۱۳۸۶، شماره ۶۳، صص ۱۲۵-۹۷.
10. Michael Alexandre Kikwood & Christian Matthiessen Halliday, *An Introduction to Functional Grammar*, 3rd Ed, London, (Arnold, 2004) , p. 29.
11. Michael Alexandre Kikwood Halliday, *An Introduction to Functional Grammar*, 2nd Ed, (London: Arnold, 1994), p. 106.
12. Geoff Thompson, *Introducing Functional Grammar*, (London: Arnold, 2004), p. 89.
۱۳. مایکل، تولان، روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی - انتقادی، مترجم: سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: (سمت، ۱۳۸۶)، ص ۱۹۶.

14. Geoff Thompson, *Introducing Functional Grammar*, (London: Arnold, 2004), p. 89.
۱۵. لطف‌الله یارمحمدی، *گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی*، (تهران: هرمس، ۱۳۸۳)، ص ۱۴۴.
16. Fairclough, Norman, *Language and Power*, (London: Arnold, 1989), p. 116.
۱۷. سید علی اصغرسلطانی، *قدرت، گفتمان و زبان*، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۴)، ص ۱۰۲.
18. Fairclough, Norman, *Critical Discourse Analysis: The Critical Study of Language*, (London, Longman, 1995), p. 17.
19. Norman, Fairclough, *Discourse and Social Change*, (London: Polity Press in Association with Blackwell Publishing Ltd, 1992), p. 95.
۲۰. نورمن، فرکلاف، *تحلیل انتقادی گفتمان*، مترجم: فاطمه شایسته پیران و دیگران، چاپ دوم، (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۸۷)، ص ۹۷.
21. Fairclough, Norman, *Language and Power*, 2nd Ed, (England: Longman, 2001), pp. 91-117.
۲۲. راجر فولر، «زبان»، *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*، تدوین: ایرنا ریما مکاریک، ترجمه و گردآوری: مهرا مهاجر و محمد نبوی، (تهران: آگاه، ۱۳۸۴)، صص ۱۵۷-۱۵۹.
۲۳. شیرین - بیانی (اسلامی ندوشن)، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، جلد دوم، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱)، صص ۵۳۷-۵۴۱.
۲۴. ایرج پزشکی‌زاد، *طنز فاخر سعدی*، (تهران: شهاب ثاقب، ۱۳۸۱)، ص ۱۴۴.
۲۵. نظامی عروضی سمرقندی، *چهارمقاله*، به اهتمام محمد معین، (تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۲)، ص ۱۸.
۲۶. محمدهاشم، *رستم‌الحکما، رستم‌التواریخ*، به تصحیح محمد مشیری، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸)، ص ۱۰۰.
۲۷. قاسم غنی، *تاریخ عصر حافظ (تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم)*، (تهران: زوار، ۱۳۸۶)، ص ۱۸۲.
۲۸. محمود، کتبی، *تاریخ آل مظفر*، به اهتمام و تحشیه عبدالحسین نوایی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۲۴۴.
۲۹. علی آقابخشی، *فرهنگ علوم سیاسی*، چاپ اول، (تهران: تندر، ۱۳۶۳)، ص ۲۸.
۳۰. همان.
۳۱. مرتضی راوندی، *تاریخ تحولات اجتماعی*، (تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸)، ص ۶۳۴.
۳۲. جمیله کدیور، *تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران*، چاپ اول، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۸)، ص

۹۶.

۳۳. میرچا، الیاده، فرهنگ و دین، هیئت مترجمان زیر نظر بهاءالدین خرمشاهی، (تهران: طرح نو،

۱۳۷۴)، ص ۵۴۸.

۳۴. همان، ص ۵۴۹.

Archive of SID